

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و برزنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

فربیا امیرخیزی

۲۸ جون ۲۰۱۱

برگرفته از: گامی برای انقلاب "رادیکال" - ۱

چه بلند باید پرواز کنیم!!!

بررسی موانع پیش روی زنان در خیزش

«به محدودیت‌ها بیندیشیم، اما نه به عنوان بندهائی که ما را در قفس تاریخ نگه می‌دارند، بلکه دشواری‌هایی که برای پریدن از قفس باید بر آن‌ها چیره شد. زیرا شرایط اجتماعی می‌تواند هم دلیل و بهانه محدودیت پروازمان باشد، و هم یادآور آن‌که برای رسیدن به فراسوی دشواری‌های امروزمان، چه بلند باید پرواز کنیم. و من، از این دو، گزینه دوم را ترجیح می‌دهم. هر واقعیت اجتماعی، نه تنها نشان‌گر شرایط کنونی است، بلکه اجازه بروز به کمبودها و نیازهایی را می‌دهد که پاسخگویی به آن‌ها جز از راه‌گریز از واقعیت‌های اجتماعی و دگرگون‌کردن شرایط موجود میسر نیست. کمبودها و نیازها، نه نفرین‌های دست‌وپایگیر ابدی، بلکه امکانات تحقق‌نیافته‌ای هستند که باید مورد بهره‌برداری قرار گیرند.»^۱

جنبش مردم در ایران: توقف یا تأمل!؟

برای دگرگونی شرایط موجود بررسی موقعیت کنونی جنبش مردم در ایران، اولین گام است؛ موقعیتی که خود محصول فراز و فرود روند تا به امروزی جنبش است. بررسی تاریخچه این پدیده ما را در مقابل واقعیات عینی قرار می‌دهد که نقطه اتکای ما برای مراحل بعدی است. آنچه این بررسی را رامگشا می‌کند توجه به تضادهای پدید آورنده جنبش و موقعیت امروزی تضادها و موقعیت ذهنی و عینی نیروهای درگیر در آن است و ... شرایط سیاسی اجتماعی جامعه ایران حاصل تضادهای مختلفی است. از تضاد طبقاتی گرفته تا تضاد جنسیتی، تضاد ملی، مذهبی و ... که هر کدام از آن‌ها در شرایط متفاوت نیروهای اجتماعی مختلفی را به میدان می‌آورد. با این اوصاف جنبش سال ۸۸ که عمدتاً حاصل دو تضاد جدت‌یابنده یعنی «تضادهای درون طبقه حاکمه» و «تضاد بین مردم و هیأت حاکمه» جمهوری اسلامی بود در اثر شکاف ناشی از موقعیت انتخاباتی سر باز کرد و سونامی

بزرگی به راه افتاد. این خیزش نیروهای اجتماعی گوناگونی را به میدان آورد (و البته نیروهای اثرگذاری را هم به میدان نیاورد که بررسی آن نیاز به بحثی مبسوط و مجزا دارد)، که هر کدام نماینده منافع طبقاتی و تضادهای حاد جامعه ایران بودند. خلاف تلاش طیف‌های مختلف، که در بهترین حالت سعی داشتند با عنوان «جنبش رنگین‌کمان»، خیزش را پدیده‌ای همسو اما ناهمگون معرفی کنند؛ نیروهای درگیر در جنبش به هیچ‌عنوان همسوئی نداشتند (فارغ از این‌که خودشان قادر به طرح و فرموله‌کردن این جهت‌گیری بوده باشند یا خیر). با کمی زاویه، این نیروها یا چشم به «تغییر» با تکیه به بالائی‌ها داشتند یا پائینی‌ها که این هم محصول اجتناب‌ناپذیر حل همان دو تضاد اولیه است. با توجه به این‌که هر دو تضاد پدیدآورنده جنبش نه تنها از بین نرفته‌اند بلکه به درجات زیادی حادتر هم شده‌اند خصوصاً تضاد عمیق و پایه‌ی بین مردم و جمهوری اسلامی؛ امروزه جنبش مردم دچار یک تأمل ضروری شده است. این وقفه به شکل واقعی حاصل شرایط و ضروریات پیش‌پای جنبش و نیاز به پاسخ‌گویی به سوالات و کمبود های پیش روی جنبش است. بنابراین هر نیروی اجتماعی با توجه به افق و چشم‌اندازش این شرایط را بررسی می‌کند و به «چه باید کرد؟»ها پاسخ می‌دهد.

زنان یکی از نیروهای مهم اجتماعی بودند که در جریان این جنبش به شکلی چشم‌گیر نقش ایفا کردند. نیروئی که فارغ از شرایط عمومی اجتماعی‌سیاسی ایران و این جنبش، محصول تضاد حاد مسأله جنسیتی است و تا وقتی که ستم و نابرابری جنسیتی وجود دارد، یک پای این مبارزات است. تضادی که نه تنها حل آن بلکه فقط طرح آن می‌تواند بقای جمهوری اسلامی را با مشکلی حاد مواجه نماید. پرداختن به این ادعای بزرگ و رابطه در هم‌تنیده بقای جمهوری اسلامی و مسأله ستم بر زنان، بحثی مجزا و مبسوط است اما در اولین گام، مسأله «حضور پرتعداد زنان در روند جنبش و دلایل عدم طرح مطالبات زنان» را مورد بررسی قرار می‌دهیم تا موقعیت کنونی این نیرو را دریابیم. نیروئی که می‌توانست نقش تعیین‌کننده‌ای در رادیکالیزه کردن جنبش عمومی و تعیین جهت نهائی آن برای برهم‌زدن نظم موجود ایفا کند.

خیز زنان در خیزش ۸۸ و موانع اوج‌گیری جنبش زنان:

اگر در یک دور تند، روند ۲ سال گذشته خیزش در ایران را از دریچه دوربین میدیا هم بررسی کنیم، نمی‌توانیم حضور پرتعداد و نیرومند زنان را در تصاویر نادیده بگیریم. نیروی اجتماعی که از اولین روز آغاز اعتراضات در جنبش حضور یافت؛ پرتعداد، جسور، باشهامت، بی‌پروا، خستگی‌ناپذیر، مقاوم و ... این‌ها صفاتی برای یک توصیف ادبی نیست، بلکه زوایای بالفعل شدن این نیروی اجتماعی است.

از اولین دقایق نبرد که هزاران دختر جوان با حضور با جسارت و با شهامت و هنجارشکن‌شان، با فتح تمام صفحه های رسانه‌ئی، تصویر زن مسلمان مطیع و باحجاب ایرانی را مخدوش کرد. از آن جایی که تصویر دختران در حال پرتاپ‌سنگ و اشک‌آور در پیشاپیش صف درگیری‌ها، در آغازگری شعارهای رادیکال و حتا درگیری با مأموران تمام آسمان‌ریسمان‌باقی‌های فلسفی «طبیعت رام، مسالمت‌جو و صلح‌طلب زنانه» را محو کرد، از آن جایی که سرکوب و تهدید و کشتار ذره‌ای عزم و اراده مادران پارک لاله، مادران اوین و قزل‌حصار و ... را در ادامه مبارزه با استبداد مختل نکرد و مادران جوان را در کنار مادران "خاوران"ها نشانند، از آن جایی که خاموش شدن یک «ندا» صدها ندا را به بلندای خیابان فریاد کرد، از آن جایی که «دایه سلطنه» مادر فرزند با گام‌های بی‌تزلزل از کامیاران به «مهوش علاسوندی» مادر عبدالله و محمد در اصفهان پیوست، از آن جایی که طناب دار هم نتوانست تصویر «شیرین» در لباس رزم را نه از بلندای کوه‌های ماکو برآید و نه از تجاوزخانه اوین و از آن جا که جای

خالی دختران کوی همچنان داغوتپنده است و ...، باین همه دیگر نمی‌توان از جنبش گفت و از تأثیر حضور زنان در آن نگفت، و نمی‌توان از زنان سخن گفت و از تأثیر جنبش بر آنان چشم پوشید. اما این حضور پرتعداد، معنا دار و مؤثر زنان در مبارزات اخیر را نمی‌توانیم به صورت یک اتفاق مقطعی، خودبه‌خودی و یا به ادعای بعضی از رسانه‌های غربی به شکل یک معجزه ببینیم. از سوی دیگر نیز همین‌قدر محدودنگرانه و غیرمنطقی است که ما هدف و آمال زنان حاضر در این جنبش را به جای خواست رفع ستم جنسیتی در درجه اول و خواست رفع سایر نابرابری‌های اجتماعی، به اعتراض به نتیجه انتخابات محدود کنیم.

این خیزش مسلماً اولین خیز زنان ایرانی برای حقوق‌شان نبوده است. زنان ایرانی بارها در مبارزات حق‌طلبانه مردم در ایران حماسه‌آفرینی کرده‌اند. زنان در مبارزات انقلاب مشروطیت، در مبارزه با دیکتاتوری پهلوی، در مبارزات رزمنده سازمان‌ها و احزاب سیاسی در دوران منتهی به انقلاب ۵۷ شرکت داشتند، اما سوال کلیدی این است که چرا در انتهای تمام این مبارزات، جدا از به‌ثمر رسیدن یا نرسیدن اهداف عمومی مبارزه، آنچه همواره نادیده گرفته شده و یا مورد حمله قرار گرفته است، حقوق و خواسته‌های زنان برای رفع ستم جنسیتی بوده است؟ چرا همیشه این خواسته‌ها تحت عنوان فرعی و جانبی بودن، از فوریت برخوردار نبودن، یا قبیح و بی‌جا بودن زیر پای برخوردهای مردسالارانه، سنتی و مذهبی (حتا در صفوف مبارزان ضد استبداد) لگدمال شده‌اند؟ آیا غیر از این بوده است که همیشه دست‌یابی به این خواسته‌ها را به فردائی می‌سپردند که بعد از دست‌یابی به خواسته‌های عمومی، مسأله زنان به صورت خودبه‌خودی حل خواهد شد؟!

خلاف ادعاهای ظاهراً جامعه‌شناسانه و پیش‌بینی‌های برخی "فعالان" جنبش زنان و خارج از اراده و خلاف آن نگاه و ادعاهای پراگماتیستی، اصلاح‌طلبانه، محافظه‌کارانه، محدودنگر و خشونت پرهیز موجود در بخشی از جنبش زنان که تا دیروز به بهانه غیرقابل‌دسترس بودن اهداف رهایی‌بخش و اجتناب از هزینه‌دادن، دائماً زنان را تشویق می‌کرد که تا نوک دماغ خودشان را بیش‌تر نبینند و از محدوده‌های قانونی فراتر نروند؛ زنان و دختران جوان با حضور خودشان **مستقیماً حاکمان مردسالار را به جدال فرا خوانده‌اند** و عملاً نشان داده‌اند که منبع اصلی تولید و بازتولید مردسالاری را می‌شناسند و برای آزادی خودشان حتا از جان‌شان هم هزینه می‌کنند. اما باز هم باین همه از جان‌گذشتگی و حماسه‌آفرینی و خواست تغییر ریشه‌ی در نهایت این بار هم زنان نتوانستند مطالبات خود را به میدان بیاورند؛ چرا؟! چرائی که ارتباط مستقیم دارد با عدم موفقیت جنبش در سطح عمومی آن؛ و این که طرح این مطالبات چگونه می‌توانست سرنوشت جنبش را تغییر دهد و عدم طرح آن نیز چگونه توانست جنبش را منفعل و محدود کند. این موانع را باید در سه سطح بررسی کرد:

❖ **حاکمیت جمهوری اسلامی:**

حاکمیت جمهوری اسلامی در قدرت: امروز همچون سده‌های گذشته بزرگترین منبع ستم بر زن و بزرگترین مردسالار، دولت حاکم است. شاید فقط بتوان تفاوت‌هایی در تاکتیک‌های دو جناح اصلی حاکمیت دید. بخشی کماکان سرکوب مستقیم را در دستور کار دارد و بخشی فریب و کانالیزه کردن مبارزات زنان را. اما جمهوری اسلامی حکومتی است که ستم بر زنان و انقیاد و بردگی زنان از ستون‌های اصلی آن است و در آن ستم بر زن در بالاترین رده‌های دولت طرح‌ریزی می‌شود و به اجراء در می‌آید.

- قانون اساسی، جزائی و مدنی علیه زنان است و نه تنها ناقض حقوق برابر زن و مرد است بلکه بی‌حقوقی و سرکوب زنان در آن قانونی است.

- دین ابزاری است برای تحکیم ایدئولوژی حاکمیت در جامعه، که مبنای قوانین نیز می‌باشد. استفاده از شریعت یکی از مهمترین اهرم‌های حکومت در سرکوب زنان است.

- در کنار آن نیروی نظامی جمهوری اسلامی ابزار حفظ حاکمیت و پشتوانه اجرائی قوانین است. جمهوری اسلامی ایران اولین کشوری است که در آن رسماً نیروی نظامی ویژه زنان (ویژه کنترل بدن و سرکوب زنان) هم به‌وجود آمده که از بودجه دولتی برخوردار است.

در امتداد بی‌حقوقی تاریخی زنان، استقرار جمهوری اسلامی در ایران اصل مالکیت مرد بر زن را در اشکال قرون وسطایی احیا و قانونی کرد. زن، در سطح قوانین و جامعه به مادر مقدس خانه‌نشین یا فاحشه خیابان‌گرد تقلیل پیدا کرد. زن در حد یک ابژه جنسی در اجتماع فروکاسته شد و با اجباری شدن حجاب "بدن زنان" به محلی برای تعریف و تحکیم قانونی "رابطه قدرت" تبدیل شد، مجازات‌های به‌تاریخ سپرده‌شده‌ای چون سنگسار و قتل‌های ناموسی قانونی و ... برای تنبیه زنان و متعاقباً جامعه، به اجرا گذارده شد. مردسالاری قانونی و فضیلت شمرده شد و ... تمام نابرابری‌های ضد زن حتا در اشکال قرون وسطایی با یک توجیه اسلامی در قوانین تثبیت شد.

بنابراین مقابله با طرح خواسته‌های زنان از طرف جناح حاکم که سیاست ۳۲ ساله جمهوری اسلامی را دنبال می‌کند، موضوع جدید و عجیبی نیست. آنانی که برای تثبیت جمهوری اسلامی از هیچ کاری علیه زنان فروگذار نکردند، آنانی که از روز اول برپائی جمهوری اسلامی به قدرت تحول‌خواهی این نیروی اجتماعی باور داشتند، امروز هم هیچ تردیدی در انقیاد و کنترل این نیرو ندارند. سرکوب آشکار و خصمانه زنان در جنبش نیز آشکارا نشان می‌داد که چقدر به‌میدان آمدن این نیرو حاکمیت را مستأصل و خشمگین کرده است. نیروئی که با انواع و اقسام تمهیدات قانونی و غیرقانونی قرار بود منفعل و مطیع و فرمان‌بردار باشد بالعکس پرتعداد و بانگیزه در صف نخست قرار گرفته بود. بنابراین خطاب قرار دادن و تهدید آشکار زنان از انواع و اقسام تریبون‌های دولتی از نماز جمعه تا صدا و سیما ...، ضرب و شتم و حشيانه، دست‌گیری و سرکوب در اعتراضات خیابانی، شکنجه و تجاوز، افزایش فشار گشت‌های ارشاد، تصویب قوانین جدید خصوصاً در مورد دختران دانشجو، تحت فشار قرار دادن زنان زندانی از فعالان دانشجویی گرفته تا فعالان حقوق‌بشمی، اعدام زندانیان زن از فعالان سیاسی مانند شیرین علم‌هولی تا زهرا بهرامی و ... و کشتن رذیلانه هاله سحابی، انواع و اقسام تبلیغات ایدئولوژیک ضد زن و ... نشان از افزایش تمهیدات دولتی دارد تا غول را دوباره به چراغ بازگردانند. البته این جناح هم کماکان تمام روش‌ها را برای کنترل زنان در دستور کار قرار داده، تا جایی که دولت آبرویخته احمدی نژاد هم پس از انتخابات سعی کرد با تاکتیک‌های شکست‌خورده‌ای مثل انتخاب وزرای زن و لغو حکم سنگسار و ...، در مقابل طرح‌های اپورتونیستی جناح اصلاح‌طلب (طرح‌هایی که تحت نام هم‌گرایی جنبش زنان و ... سعی داشتند، علاوه بر جلب حمایت زنان در انتخابات، مقدمات مبارزات زنان طبقه حاکمه برای سهم‌گرفتن از حکومت را هم فراهم کنند) بایستد و آنها را خنثا کند و البته حمایت بخش‌هایی از «جنبش زنان» را هم که چشم به حاکمیت دارند را جلب نماید. البته نمی‌توان گفت که این جناح در جلب حمایت زنان کاملاً شکست‌خورده است. علاوه بر حضور پر قدرت زنان طبقه حاکمه برای حفظ و تداوم سلطه جمهوری اسلامی، سیگنال‌هایی هم از جانب بخشی از فعالان «جنبش زنان» مشاهده می‌شود که سعی در تطهیر و توجیه حاکمیت دارند و کماکان راه حل مسأله زنان را راه‌کاری فرهنگی می‌دانند که نشان از نفوذ عمیق دیدگاه‌های پراگماتیستی، مردسالارانه و عقب مانده در جنبش زنان دارد.

حاکمان رانده از قدرت:

در خیزشِ اخیر اگرچه بخشی از حاکمیت از قدرت رانده شده با تکیه بر حضور مردم جسارت پیدا کرد که به خیابان بیاید و ظاهراً در مقابل عزم و اراده حاکمیت و در کنار مردم بایستد، اما جنس این ایستادگی از نوع دیگری بود. جناحی که بزرگترین تضادش با حاکمیت در شیوه حفظ قدرت و نحوه بقای جمهوری اسلامی است ابتداء ناخواسته و بعد به اساس نیاز جنبش به رهبری و با تکیه بر امکاناتشان (تشکیلاتی، رسانه‌ای و ...) در جنبش به "رهبری سبز" موسوم شدند. آنان با برگزیدن تاکتیک قرار گرفتن در کنار مردم و کانالیزه و کنترل کردن آن، ستراتیژی حفظ نظام را در پیش داشتند.

در این جناح هم سرسختی معناداری با طرح خواسته‌های زنان در جنبش دیده می‌شد. «رهبران» جنبش سبز دائماً مردم را به پیروی از خواست عمومی جنبش (البته با تعریف خودشان) دعوت می‌کردند. آن‌ها از خود موسوی و رهنورد گرفته تا دیگر تئوری پردازان شناخته شده اصلاح طلب با تکیه بر «گفتمان اصلاح طلبی» رایج در جنبش که چندین سال در جنبش عمق و گستره پیدا کرده و به یاری فعالان زنان این جناح در جنبش زنان نیز ترجمه و تفسیر شده بود؛ و با همت رسانه‌های «سبز»شان در هم‌راهی «دلسوزانه» تربیون‌های ایده‌پراکنی سرمایه‌داری سعی داشتند با روند رادیکال شدن جنبش و طرح خواسته‌های زنان که شدیداً خاصیت رادیکال کردن جنبش و متحد کردن زنان را داشت، مقابله کنند. برای جناحی که به بهترین شکل آمال و اهداف خودش را با «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه بیشتر! نه یک کلمه کمتر!» بیان می‌کند، طرح خواسته‌های زنان یعنی با دست خود گور خود را کنند. بنابراین آن‌ها دائماً در حال گرفتن نبض جنبش بودند تا بتوانند تاکتیک‌های خود را تبیین کنند و با حواریون خود در داخل و خارج هم‌آهنگ شوند. هرچند شاید ادبیات متفاوتی در پیش می‌گرفتند اما نمونه‌هایی چون این مصاحبه مکنوناتشان را آشکار می‌کند: مثلاً در روزهای اوج‌گیری جنبش در آذر ماه [قوس] ۸۸ علوی‌تبار در مصاحبه‌ای در مورد خطری که جنبش را تهدید می‌کند و قیحانه می‌گوید که خطر این است که جنبش‌های اجتماعی با خواسته‌هایشان در این جنبش شرکت کنند، بنابراین با **مدیریت** این «تهدیدات» می‌توان آن را به «فرصت» تبدیل کرد.^۲ (نقل به مضمون) یعنی در تحلیل نهایی خطر این است که جنبش پا را فراتر از خواسته‌های محدود اولیه و خواسته‌های منتهی به منافع آنان بگذارد.

این جناح به سرکردگی اصلاح‌طلبان دیروز و به بیان بهتر ترمیم طلبان امروزی تحت نام رهبری جنبش سبز **کماکان از حضور زنان در جنبش بدون طرح نظر، خواست و حقوق‌شان استقبال می‌کند**، همان‌طور که کلیت جنبش را به سکوت، مسامحه و مصالحه، نفی خشونت و پذیرش مسالمت به‌عنوان تاکتیک و ستراتیژی، نفی دین‌سنیزی، نقد گذشته به‌جای انتقام‌گرفتن از گذشته، بهره‌گیری از ظرفیت‌های «مردمی»؟! نهادهای سنتی چون مرجعیت و روحانیت و ... دعوت می‌کنند. هدف‌شان هم نه فقط استفاده ابزاری از زنان و جنبش زنان به لحاظ کمی و کیفی است بلکه هدف فراتر از این و خنثا کردن این نیروی ماهیتاً رادیکال است. آن‌ها استدلال‌های مختلفی برای این مقابله می‌آورند که یکی از مهم‌ترین آن‌ها این است که طرح مطالبات زنان در این مقطع باعث شکاف در جنبش می‌شود!!^۳

البته حقیقتی در این استدلال نهفته است. این که طرح مطالبات زنان باعث به وجود آمدن شکاف می‌شد واقعیتی انکارناپذیر است اما نه شکافی در جهت پیشروی جنبش بلکه شکافی بین مردم و رهبری سبز که تمایلی به پیشروی منافع مردم نداشته و ندارد. بنابراین برای جلوگیری از به وجود آمدن این شکاف اجتناب‌ناپذیر ترمیم طلبان به صورت مستقیم هم وارد میدان شدند و مدیای سبزشان را فرصت‌طلبانه به کار انداختند؛ هم مستقیماً از فیگوری مثل

زهر را رهنورد (و در مقطعی فایزه هاشمی) به عنوان سمبل و نماد پیوند این جریان و جنبش زنان استفاده کردند و هم برای فرموله کردن و انتقال این راهکار به زنان و جنبش زنان، آنها باز هم دست به دامن نیروهای طبقاتی بینابینی شدند. از جمله فعالینی از جنبش زنان که سابقاً در کار فرموله کردن مبارزات زنان در حیطه قانونی برای تغییر قوانین «غیرمغایر با اسلام» بودند. آنان هم شروع به فرموله کردن «ایست» و «انحلال» برای جنبش زنان شدند تا بدون ایجاد «شکاف»، زنان به مبارزه برای حقوق ملی بپردازند و در آینده‌ای نامعلوم به مبارزه برای مطالبات خودشان اقدام کنند.

❖ نیروهای بینابینی:

در هیأت اپوزسیون در خدمت حاکمیت

در صحنه مبارزه این نیروی بینابینی به صورت عینی پیچیده‌ترین نیرو است. در خیزش اخیر عمده بخشی از حاکمیت از قدرت رانده شده در کنار این صف قرار گرفت، تا ایده‌ها و اهداف را با تکیه به این نیروها منتقل نماید و عملاً این بخش محل تلاقی تئوری‌هایی شد که در نهایت یا نمی‌خواهند و یا نمی‌توانند از چارچوبه حفظ شرایط موجود عبور کنند.

جریاناتی که پیش‌تر در پی کشاندن جنبش زنان به بیراهه رفرمیسم بودند در جریان خیزش پا را فراتر گذاشته و در صدد انحلال جنبش مستقل زنان برآمدند. این تلاش نه فقط برای خنثا و بی‌خطر کردن جنبش زنان صورت گرفت بلکه آن را به نیروئی برای توانمندی دوباره رژیم ورشکسته جمهوری اسلامی تبدیل می‌کرد. تحت این عنوان که بدون یاری بالائی‌ها تغییر در موقعیت زنان میسر نیست.^۳ با این رویکرد آنان روندی را در پیش گرفتند که تا حد امکان به حفظ ساختارها یاری رسانند:

● بزرگترین خدمت آنان این بود که نقش ضربه‌گیر بین مردم و حاکمیت را به عهده گرفتند؛ گاه در جلب رضایت جناح در قدرت و گاه در همراهی با جناح از قدرت رانده شده. در جهت خنثا کردن ضربات وارده مهم‌ترین خط حمله آن‌ها در این اوضاع آشوب نه حمله به حاکمیت و مردسالاران در قدرت؛ بلکه حمله و تخریب ایده‌ها و عقاید انقلابی بود. تقبیح و توهین به مردمی که اهداف و شیوه‌های رادیکال را برای مبارزه برگزیده اند. حمله به نیروهای چپ، کمونیست و یا رادیکال به طوری که این شبهه به وجود می‌آمد که شاید در ایران به جای حکومت مذهبی یک دولت سوسیالیستی برآمده از انقلاب سوسیالیستی حکم می‌راند. معلوم نبود این «فمینیست‌های رنگ و وارنگ اسلامی و غیراسلامی، غیر سیاسی و مستقل و صلح‌طلب طرفدار تکرر» چرا به جای مردسالاری در قدرت با انقلاب و سوسیالیسم و رادیکالیسم می‌جنگیدند؟! چرا تکررشان همه جور انعطافی داشت جز جذب عقاید انقلابی و رادیکال؟! آنان همه تلاش خود را کردند تا با استفاده از تئوری‌های ابزارگرایانه سازش کاری با جناحی از حاکمیت را مقبول جلوه دهند.

● آنان تلاش زیادی کردند تا میان نظرات گروه‌های «اصلاح طلب» حکومتی و مردم سازش ایجاد کند و آنتاگونیسم (آشتی ناپذیری) میان مردم و حکومت را تا حد ممکن لاپوشانی کنند.

● آنان تلاش کردند زنانی را که تشنه تغییرات اساسی و بنیادین هستند به «اصلاح طلبی» فرا بخوانند و بدین منظور از یکی از شگردهای قدیمی برای مهار زدن به جنبش زنان استفاده کردند. آنان زن و زنانگی را سمبل «اصلاح طلبی» معرفی کردند و زنان را به «طبیعت‌شان» ارجاع دادند. مثلاً از نظر نوشین احمدی «اندیشه زنانه، اندیشه‌ای انتقادی است و نه تفکری برانداز. عمق بینش حرکت اجتماعی زنان که با تحول تدریجی هم‌گام است،

توانائی و پتانسیل بسیار زیادی برای حرکت‌های اصلاح‌گرایانه دارد...^۴ در حالی که واقعیات خلاف این را نشان می‌دهند. تاریخ مبارزات حداقل در دو قرن اخیر نشان می‌دهد که هرگاه شرکت زنان در مبارزات اجتماعی وسیع‌تر بوده، آن مبارزات رادیکال‌تر شده است.

● آنان در جهت خنثا کردن روحیه انقلابی و تحول خواه زنان که در این جنبش به شدت بروز خودبه‌خودی داشت، سعی داشتند عقاید، روحیه و راهکارهای انقلابی را تخریب نمایند. آن‌ها دم به دم به روحیه اصلاح طلبی دمیدند. راست و چپ سمبل‌های مبارزات مسالمت‌آمیز را به خورد جنبش می‌دادند، یکروز طرفدار "گاندی" می‌شدند و روز دیگر "مارتین لوتر کینگ" را به میدان می‌آوردند و روز دیگر الله‌اکبر بر دهان "کلارا زتکین" می‌گذاشتند و سمبل‌های مبارزات رادیکال را هم سر و دم بریده به جنبش معرفی می‌کردند.

● آشکارا در ادامه و در جهت تبلیغات جهانی ضدانقلاب با آرمان‌خواهی به مبارزه بر می‌خواستند و به قدری هیستریک از خطر «آرمان‌خواهی ناموجود در نسل جدید»!! ابراز انزجار می‌کردند که مقالاتشان از کیهان و ... پیشی می‌گرفت. جالب این‌جاست که مدافعان سرسخت روابط شبکه‌ای و منتقدان جدی روابط هیرارشیک و تئوکراتیک به راحتی خودشان را نماینده یک نسل معرفی می‌کردند، نمایندگانی که نمایندگی تام‌الاختیار برای تخریب مبارزات نسل انقلابی گذشته را دارند، البته به نمایندگی از طرف نسلی که اصلاح‌طلبی در آن «ژنتیکی» است؟!!

● یکی از خدمات این نیروها تحریف مدام تاریخ مبارزات زنان بود و بدین وسیله و با وارونه‌نمایی تجربیات گذشته بر آن بودند تا جنبش رادیکال زنان را از جمع‌بندی آن دست‌آوردها محروم نمایند. بارزترین نمونه آن، تجربه منحصر به فرد زنان ایرانی در مبارزه مستقیم با حکومت تئوکراتیک جمهوری اسلامی در ۸ مارچ ۱۳۵۷ است که این زنان وقتی نتوانستند آن را با ساختن تاریخ جعلی، از جنبش معاصر زنان حذف کنند امروزه سعی در تحریف و تخریب آن دارند. تجربه‌ای که بدون اقرار فشرده اشتباه تاریخی مردم ایران در برخورد با خمینی و نیروهای اسلامی است که با شعار «همه با هم» حتا نیروهای چپ را هم متحد کردند. نقطه عطفی که به درستی زنان با مبارزه با فرمان «حجاب اجباری» زنگ خطر استیلای نیروهای ارتجاعی را به صدا در آوردند و برای به عقب راندن‌شان به میدان آمدند اما سایر نیروهای فعال در جنبش با بهانه‌های مختلف و در همراهی با مردسالاری حاکمیت این مبارزه را بی‌اهمیت و غیرضروری دانستند و ... جمع‌بندی از این تجربه یگانه هم در مورد جنبش عمومی علیه حکومت اسلامی حایز اهمیت است و هم برای جنبش زنان چه در ایران، چه در خاورمیانه و چه در برخورد به حکومت‌های مذهبی منطقه و چه مبارزات جهانی زنان.

● یکی دیگر از این همه‌ها علیه نیروهای چپ، مارکسیست و رادیکال تقبیح ایدئولوژی و آرمان انقلابی بود و تبلیغ این که هر کس ادعا کند برای برون‌رفت از شرایط موجود راهکار دیگری جز مسامحه وجود دارد، ایدئولوژیک است و ضدتکثرگرایی و تئوکرات و به نظر دیگران «احترام» نمی‌گذارد و ...

در عین حال بروز جنبش باعث پولاریزه شدن نیروهائی در صحنه نیز شد. پروژه‌ای که هدف آن اصلاح وضع موجود، بزک کردن مردسالاری و سازش طبقاتی است، نیز در این تند باد بی‌نصیب نماند. اتحادهای پیشین گسسته شد و اتحادهای جدیدی شکل گرفت که مسلماً ارتباط با جهت‌گیری این نیروها دارد و از فراز و فرود جنبش در این دوره پیروی می‌کند. خصوصاً در جنبشی که بخش اعظم آن از طیف‌های مختلف، اهداف خود را پراگماتیستی (چیزی مطلوب است که ممکن است). آن هم در جهت گفتن‌مانی برای چک وچانه زدن با بالائی‌ها تعیین می‌کند قرار گرفتن در یک جنبش پُر اُفت و خیز، گججی و انفعال و انشعاب را هم اجتناب‌ناپذیر می‌کند. در سطح فعالان علنی

جنبش زنان نیز عده‌ای رادیکال‌تر شده‌اند و بخشی تا حد خواست سرنگونی رژیم پیش رفته‌اند و برخی هم این وسط نقش چاله پُرکن را دارند، چون نمی‌دانند باد از کدام طرف می‌وزد.^۵

زمانی فعالان «کمپین یک میلیون امضاء» مدعی نمایندگی جنبش زنان ایران بودند و در انتقاد به هم‌سازی با مذهب و عدم مرزبندی با این منبع مردسالاری، کمپین را حرکتی معرفی می‌کردند که در صورت عدم موفقیت هم‌تلاشی است برای بالابردن آگاهی زنان در مورد حقوق‌شان و طرح مطالبات زنان در فضای عمومی و... اما آن‌ها نه تنها از فرصت ناب خیزش سراسری توده‌ها برای بالابردن آگاهی زنان به حقوق‌شان و طرح مطالبات زنان در فضای عمومی (آن‌طور که وعده داده بودند) استفاده نکردند، بلکه عمده‌ای علیه طرح مطالبات زنان سخت‌تلاش کردند با این استدلال که موجب انحراف اذهان از موضوع «عمده» می‌شود! و این «موضوع عمده» به نظر آن‌ها برقراری عدالت انتخاباتی برای موسوی بود.

بخشی از کمپینی‌ها همراه زنان جناح «اصول‌گرا» شدند و «همگرایی زنان» متولد شد. «همگرایی زنان» دست به کار تدارک انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۸ شد و پیشنهاد اتحاد مطالبه محور را داد. پلاتفرم طوری تنظیم شد که بتوان زنان با گرایش‌های متفاوت طبقه حاکمه را در بر بگیرد و رسماً طرف هیچ یک از کاندیداها را نگیرد.^۶ هیچ یک از خواست‌های واقعا «اصولی» زنان ایران-از لغو حجاب اجباری تا برچیدن گشت‌های ضد زن و سنگ‌سار؛ لغو قوانین ضد زن و به طور کل برچیدن شریعت از ساحت حیات جامعه و به خصوص زنان- در بیانیه همگرایی جنبش زنان موجود نیست...^۷ این ائتلاف جدا از چند مطالبه عمومی فرمالیته، وظیفه دفاع از مطالبات زنان طبقه حاکمه را به دوش جنبش زنان می‌گذارد.

از طرف دیگر: «پس از انتخابات هم نیازهای سیاسی جناح «اصلاح طلب» رژیم ایجاد گروه‌بندی جدیدی از «جنبش زنان» را ایجاب کرد. عده‌ای از کمپینی‌ها به «همگرایی سبز زنان» پیوستند که چهره مشهور آن زهرا رهنورد همسر میرحسین موسوی است. این همگرایی سبز، شاخه زنان جنبش سبز است و در چارچوب ستراتیژی و برنامه سیاسی آن عمل می‌کند.»^۸

در این ائتلاف جدید نیز وظیفه جدیدی برای جنبش زنان تعریف شد: پرکردن شکاف میان دولت و ملت.^۹ از آن‌جا که زهرا رهنورد ستاره «همگرایی سبز زنان» محسوب می‌شود، نمی‌توان از همگرایی سبز صحبت کرد و از فعالیت‌ها و دیدگاه‌های او در مورد مسأله زنان سخن نگفت. زنی که در روزهای اوج جنبش که تصویر ندا با موهای پریشان آغشته به خونش همه مدیای جهان را تسخیر کرده بود، امید به «پسر توی گهواره چوبی»^{۱۰} بسته بود. زنی که در ایدئولوژیزه کردن حجاب^{۱۱} برای زنان، قلم فرسائی‌ها کرده و همیشه در جایگاه مشاوره امین برای کارکرد نظام مردسالار جمهوری اسلامی بوده است، امروز به‌خاطر این‌که دست «همسر قانونی‌اش» را در دست می‌گیرد و زیر چادرش روسری گل‌گلی به سر دارد، هوراکشی فعالان جنبش زنان را برمی‌انگیزد و در جایگاه مدافعان حقوق زنان می‌نشیند؟!

متأسفانه با وجود این‌که خلاف بسیاری از کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا پیش از این خیزش نیز جنبش زنان در ایران به عنوان یکی از جنبش‌های اجتماعی موجود و فعال بود، اما به علت استیلای خطر فرمیستی و دیدگاه‌های پراگماتیستی در بین فعالان آن، و عدم مرزبندی با حاکمیت و دیگر منابع تولید و بازتولید مردسالاری، بخش عمده فعالان علنی جنبش نه تنها کمکی به طرح مطالبات زنان، بالابردن آگاهی زنان و یا متحدکردن و سازماندهی زنان نکردند بلکه دقیقاً ستراتیژی عکس آن را در پیش گرفتند. «این‌ها همان کسانی هستند که همیشه هیاهو به راه می‌انداختند که «جنبش زنان» ذاتاً غیرسیاسی است و قسم می‌خوردند که از هر مرکز قدرتی در این

جهان «مستقل» اند. بحران‌های بزرگ با سرعت و بی‌ملاحظگی حیرت‌انگیزی ماهیت حقیقی همه شخصیت‌ها و نهاد‌های سیاسی و ادعاهای‌شان را بر ملا می‌کند.^{۱۲}

❖ **عدم گسست از ایده‌های رایج در بین مردم و حتا نیروهای چپ:**

طبقه حاکمه (جمهوری اسلامی و رهبری سبز) با تکیه بر دو امتیاز در میان مردم توانست از طرح مطالبات زنان جلوگیری نماید:

- **اولا ایده‌های رایج در میان مردم:** ایده‌های رایج در میان مردم ایده‌های طبقه حاکمه است و تا زمانی که مردم به صورت **خود به‌خودی** وارد مبارزه می‌شوند این ایده‌ها تولید و بازتولید می‌شوند.
- **دوم حلقه‌های واسط:** تکیه بر حلقه‌های واسط (نیروهای بینابینی) که کمک می‌کنند که توده‌ها به زیر پروربال بورژوازی بروند.

در مورد حلقه‌های واسط تا حدی در مبحث نیروهای بینابینی صحبت کردیم اما نیروی بازدارنده بسیار جان‌سختی هم در میان مردم وجود داشت که نمی‌توان از آن چشم پوشید. ایده‌ها و عقاید رایج، باورهای مذهبی ضد زن، ارزش‌ها، سنت‌ها و فرهنگ مردسالارانه، خرافاتی و عقب‌افتاده که فصل مشترکی است بین مردم و طبقات حاکمه و آن‌ها در موقع مقتضی به آن تکیه می‌کنند بدون این‌که نیاز به تلاش و توطئه چینی داشته باشند. در این جنبش هم هر دو جناح با تکیه بر این ایده‌ها و باورها و با تقویت آن‌ها به اشکال مختلف سعی در متحد کردن مردم و جلوگیری از سرریز شدن نیروی مردم داشتند. نمونه‌های آشکاری از آن را در مبارزات شاهد بودیم، مانند تکیه بر شعارهای مذهبی، پذیرفتن نمادهای دینی از طرف طیف‌های وسیع مردم حتا جوانان سکولار، برخورد ناموسی با زنان و حضورشان در خیابان، برخوردهای نامناسب مردم با شعارهای ضد مذهب و یا شعار علیه حجاب اجباری، برخورد با زنانی که درصدد برداشتن حجاب‌شان بودند و ...

نظام مردسالاری مذهبی حاکم، مردان را به استیلاجویی بر زنان تشویق و وادار می‌کند، روابطی که پذیرش آن نه تنها به ضرر کلیه زنان بوده است بلکه این روابط که مردان را بر زنان مسلط می‌کند به ضرر اکثریت مردان جامعه نیز هست.

البته باورهای موجود در جامعه به قدری ریشه‌دار و عمیق است که حتا در بین نیروهای کمونیست و مترقی هم وجود داشته و دارد. نمونه بارز آن تجربه سال ۵۷ است که نیروهای کمونیست نخواستند و نتوانستند پرچم دار دفاع از حقوق زنان باشند.

سازمان‌های چپ و کمونیستی در دوران انقلاب علی‌رغم تفاوت‌های آشکارشان در سیاست، تئوری و ایدئولوژی، در برخورد با سیاست جنسیتی جمهوری اسلامی و جنبش نوپای زنان تفاوت چندانی از خود بروز ندادند. خمینی، بلافاصله بعد از به قدرت رسیدن، پروژه اسلامی کردن جامعه و دولت را با حمله به زنان شروع کرد، حمله‌ای که با مقاومت زنان و مردان چپ و سکولار در تهران و بعضی شهرها پاسخ داده شد. اگر خمینی به اهمیت زنان به عنوان یک نیروی اجتماعی و سیاسی مهم پی‌برد و تلاش کرد که آنان را در پروژه اسلامی کردن به کار گیرد، سازمان‌های کمونیستی به این نیرو پشت کردند. این برخورد سازمان‌های کمونیستی به «مسئله زنان» با پراتیک جنبش کمونیستی ایران و خاورمیانه در تضاد بود. در گذشته، اگر درک تئوریک این جنبش از «مسئله زنان» محدود بود، کمونیست‌ها در عمل پی‌گیرترین و جدی‌ترین مدافع رهانی زنان بودند.^{۱۳}

این که جنبش کمونیستی در زمینه مسأله زنان پیشرو نیست یک واقعیت تلخ است که ربط مستقیمی دارد به نقد نظام حاکم بر ایران و جهان. وقتی یک جریان سیاسی قصد و برنامه سرنگونی نظم کهن حاکم را نداشته باشد، خیلی از روابط اجتماعی ستمگرانه درون این نظم کهن را یا نمی بیند و یا به نظرش عادی می رسد. «مشکل اصلی جنبش کمونیستی بی خبری از تئوری فمینیستی نیست، بی اطلاعی از تئوری فمینیستی و حتا مقاومت در برابر آن بدون شک یکی از مشخصات این جنبش است. اما... درک نادرست از تئوری فمینیستی بیش از هر چیز ناشی از عدم درک درست از مارکسیسم است.»^{۱۴}

امروزه بحران سیاسی، ایدئولوژیک و فرهنگی جمهوری اسلامی یک بحران ریشه‌ئی و جدت یابنده است که در صورت مداخله آگاهانه انقلابی، به پایان این رژیم می انجامد. ما توانائی این را داریم که بر این محدودیت‌هایی که از گذشته به ارث برده‌ایم غلبه کنیم.

امروز ما نمی‌توانیم انرژی انقلابی حاصل از نقش و حضور زنان را فقط نتیجه فقدان ابتدائی ترین حقوق دمکراتیک آن‌ها بدانیم. این فقط تضاد و تخاصم یک قشر اجتماعی خاص با جمهوری اسلامی و قوانین زن‌ستیزانه اش نیست. این تضاد به درجات تعیین کننده‌ای فشرده تضاد جمهوری اسلامی با همه مردم است. راه حل این تضاد هم خلاف تصور رایج به دست آوردن بخشی از مطالبات دمکراتیک نیست، اگرچه بخشی از خواسته‌های زنان را برآورده می‌کند، اما حل واقعی این تضاد راه حل کمونیستی و انقلابی می‌طلبد، مبارزه‌ای که از همین امروز شروع می‌شود و شروع شده است. نه صرفاً به این علت که پرولتاریای جهان زنانه شده و نه صرفاً به این علت که فقر در جهان زنانه شده است، بلکه به این خاطر که فرو دستی و ستم بر زنان با جامعه طبقاتی گره خورده است. امروزه و در مبارزات جاری این **وظیفه** نیروهای کمونیست است که خواسته‌های زنان را بی‌کموکاست و تمام قد طرح کنند. کمونیست‌ها باید حساسیت‌شان را بالا ببرند و دائماً این سؤال را طرح کنند که چرا با وجود شرکت پرتعداد و مؤثر زنان در جنبش اخیر خواسته‌های آنان طرح نمی‌شود؟ ما باید توضیح دهیم که چطور نفوذ نیروهای طبقاتی ارتجاعی مانع طرح خواسته‌های زنان می‌شود. باز هم باید تأکید کنیم که این **وظیفه جنبش کمونیستی است نه فرصت تاریخی آن!** بنابراین باید این وظیفه را به انجام برساند. امروزه هر گام برای رهایی زنان مثل برچیدن دین، که مستقیماً و بلاواسطه منافع زنان را در بر دارد، از اولین گام‌های رهایی جامعه است. این وظیفه بر در می‌کوبد، باید درها را باز کنیم. از جنبش مشروطه تا به امروز جنبش کمونیستی نتوانسته است پرچمدار رهایی زنان باشد و این باعث شده تا هر بار مبارزات زنان وسیله مصالحه و ممانعت نیروهای اجتماعی دیگر قرار بگیرد. **کمونیست کسی است که نماینده بیداری و طغیان جامعه است و بدون رهایی زنان، رهایی جامعه امکان پذیر نیست. ■**

پانویس ها:

۱. حامد شهیدیان، ۱۹۹۹ - برگرفته از مقاله شهرزاد مجاب، «فمینیسم، سوسیالیسم و تئوری مارکسیستی: مروری بر نظرات حامد شهیدیان» - برگرفته از وبلاگ «گروه پروسه»
۲. «جنبش سبز و جمهوری اسلامی در گفت و گو با علی‌رضا علوی‌تبار» مصاحبه مرتضی کاظمیان با علیرضا علوی‌تبار، از نویسندگان روزنامه «سلام» و عضو شورای مشاوران ماهنامه «کیان»، از هفته‌نامه‌های «بهمن» با مدیرمسئولی عطاءالله مهاجرانی گرفته تا «راه نو» به مدیرمسئولی اکبر گنجی، و از روزنامه «صبح امروز» سعید جاریان تا روزنامه‌های بنیان و بهار و دوران و نوسازی و آئینه جنوب و سرانجام ماهنامه «آفتاب» به مدیرمسئولی عیسی سحرخیز - هفتم آذر [قوس] ۱۳۸۸

۳. لیلیا پرنیان، «به نام زنان، علیه زنان!» - از سایت زنان ۸ مارچ - نشریه شماره ۲۲
۴. نوشین احمدی، «از محافل زنانه تا تشکل های مستقل زنان - اسفند [حوت] ۷۶»، کتاب مجموعه مقالات نوشین احمدی به نام «زنان زیر سایه پدر خوانده ها»
۵. نقل به مضمون از نوشین احمدی خراسانی، «پیروزی جنبش زنان در تولید گفتمان تازه نفس»، ۲۵ مرداد ۱۳۸۹ - برگرفته از سایت مدرسه فمینیستی
۶. مریم جزایری، «سرنگونی نظام پدرسالاری جمهوری اسلامی گام فوری در راه رهائی زنان» - برگرفته از نشریه حقیقت شماره ۵۳ اسفند [حوت] ۱۳۸۹
۷. آذر درخشان، «هیچ صیادی در جوی حقیری که به گودالی می ریزد مرواریدی صید نخواهد کرد!» - طرح مطالبات انتخاباتی "همگرایی جنبش زنان" - از سایت زنان ۸ مارچ - نشریه شماره ۱۹
۸. مریم جزایری، «سرنگونی نظام پدرسالاری جمهوری اسلامی گام فوری در راه رهائی زنان» - برگرفته از نشریه حقیقت شماره ۵۳ اسفند [حوت] ۱۳۸۹
۹. نوشین احمدی خراسانی، «پیروزی جنبش زنان در تولید گفتمان تازه نفس»، ۲۵ مرداد [اسد] ۱۳۸۹ - برگرفته از سایت مدرسه فمینیستی
۱۰. زهرا رهنورد: در این ایل غریب گر پدر مرد، تفنگ پدری هست هنوز/ گرچه مردان قبیله همگی کشته شدند/ توی گهواره چوبی پسری هست هنوز/ آب اگر نیست نترسید، که در قافله مان/ دل دریائی و چشمان تری هست هنوز
۱۱. مقاله «زیبائی حجاب و حجاب زیبایی» در سال ۱۳۶۶ چاپ شد اما پیش از آن به صورت سخنرانی ارائه شده بود. از آن جا که نسخه فارسی این نوشته نایاب است (و حتا در اینترنت موجود نیست) مجبوریم به نسخه انگلیسی آن در اینترنت رجوع کنیم.
- «آسو تهرانی در مورد کتاب «زیبائی حجاب، حجاب زیبایی» (بخش «تراژدی لغو حجاب» - انگلیسی - Beauty of Concealment and Concealment of Beauty) نوشته زهرا رهنورد می گوید: «کتاب مملو از اندیشه‌بافی های افسرده و مالیخولیائی است. علاوه بر استدلال‌های الهیاتی - طبیعی، رهنورد برای به کرسی نشاندن نقطه نظر دینی خود در مورد به اصطلاح «طبیعت زن»، آمیخته‌ای از استدلال های «الیناسیون»، «پسا استعماری» و «نسبیت فرهنگی» را به کار می‌گیرد. او فکر می‌کند لغو حجاب در دوران رضاشاه دست‌پخت قدرت‌های امپریالیستی برای از بین بردن استقلال ایران بود. طبق گفته وی زنان غربی فقط ابزار جنسی هستند. در ذهنیت او، اساسا تفاوتی میان تجارت سکس سازمان‌یافته و بی‌حجاب بودن زنان شاغل نیست. همه قربانی پورنوگرافی عمومی هستند.»
- از نظر رهنورد، نه تنها حجاب زن پرچم اسلام و اصالت است بلکه در کشورهای شرقی و به خصوص در ایران، «زن نماد شرف جمعی یک ملت است.» و تجاوز به این «شرف کلکتیو» موجب از هم پاشیدن روحیه آن ملت می شود. وی از این طریق ثابت می کند که امپریالیست ها با لغو اجباری حجاب در واقع به این شرف کلکتیو تجاوز کردند. البته رهنورد نمی‌گوید زن مسلمان باید خانه نشین باشد. رل مدل پیشنهادی او در واژه «زن کامل» فشرده است. طبق نظر او زن کامل زنی است که هم دارای «ریشه» و «اصالت» است و هم در جامعه فعال است. منظور او از «ریشه» و «اصالت» داشتن حجاب است. «زیبائی حجاب و حجاب زیبایی» یکی از تاریک اندیشانه ترین و ارتجاعی‌ترین ادبیات زن ستیز است که در جمهوری اسلامی تولید شده است.

در جریان کارزار انتخاباتی سال ۸۸ برای موسوی رهنورد ضمن ظاهر شدن در کنار شوهرش در زیر چادر از چارقدهای رنگارنگ استفاده می کرد که مورد انتقاد بنیادگرایان اسلامی جناح حاکم قرار گرفت. جواب او این بود که: همه رنگ ها متعلق به خداست! برخی از کمپنی ها از این حرکت رهنورد به وجد آمدند و او را تحسین کردند که چقدر شجاع است. یعنی برای شجاعت هم سقف تعیین کردند. اما این نوع مشاجرات الهیاتی همواره در حوزه های دینی در جریان بوده است من جمله بر سر «رنگ». نمونه ای از این نوع مباحث که در میان نقاشان اسلامی دوران سلجوقیان جریان داشت در رمان «نام من سرخ است» اورهان پاموک به تصویر کشیده شده است. - برگرفته از «تبانی: امپریالیسم غرب و بنیادگرایی اسلامی. آسو تهرانی. دانشگاه تورنتو. ماه می ۲۰۱۰ در کنفرانس مخالفت: سیاست و شعر در مقاومت زنان - بنیاد حامد شهیدیان، دانشگاه تورنتو.»

۱۲. مریم جزایری، «سرنگونی نظام پدرسالاری جمهوری اسلامی گام فوری در راه رهائی زنان» - برگرفته از نشریه حقیقت شماره ۵۳ اسفند [حوت] ۱۳۸۹

۱۳. شهرزاد مجاب، «فمینیسم، سوسیالیسم و تئوری مارکسیستی: مروری بر نظرات حامد شهیدیان» - برگرفته از وبلاگ «گروه پروسه»

۱۴. همان جا